

ساختار سیاسی افغانستان، رئیس‌جمهور و رئیس‌اجرائی

اسماعیل باقری *

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال هجدهم، شماره 1، پیاپی 69، بهار 1396؛ صفحات 183-149

تاریخ دریافت: 1396/02/22 تاریخ پذیرش نهایی: 1396/03/15

چکیده

نظام حکومتی افغانستان در تاریخ سیاسی خود همواره نظامی ناپایدار و بی‌ثبات بوده است. در طول شکل‌گیری کشور افغانستان، پشتون‌ها همواره بر کشور حکم رانده و قدرت در دست پشتون‌ها (شاخه درانی‌ها، غلزایی‌ها، بارکزی‌ها و...) متمرکز بوده است؛ اما تحولات چهار دهه اخیر افغانستان به‌ویژه پس از شکست ارتش سرخ شوروی در افغانستان و شکل‌گیری دولت مجاهدین اسلامی موجب شد سایر اقوام (تاجیک، هزاره و ازبک) در کنار قوم پشتون در ساختار قدرت مشارکت داشته باشند. شاید یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری طالبان به این امر مرتبط باشد که پشتون‌ها به دلیل حضور 250 ساله خود در قدرت، راضی به حضور سایر قومیت‌ها در قدرت نبودند و به همین دلیل هم نظام‌های سیاسی در افغانستان عموماً ناپایدار، شکننده و ضعیف هستند؛ به‌ویژه که افغانستان جزو معدود کشورهایی است که نظام‌های سیاسی مختلفی را از نظام پادشاهی، جمهوری سلطنتی و نظام کمونیستی گرفته تا دولت مجاهدین اسلامی، امارت اسلامی طالبان و نظام سکولار - لیبرال غربی تجربه کرده است.

با توجه به این‌که نظام ریاستی نتوانست زمینه ثبات سیاسی را در افغانستان به‌وجود بیاورد و اختلافات قومی و جناحی تشدید شد، برخی تغییر نظام سیاسی برای ایجاد توازن در ساختار قدرت - به نحوی که همه اقوام در قدرت مشارکت داشته باشند - را ضروری می‌دانند؛ به‌ویژه که پست‌های حکومتی و کارگزاران نهادهای قدرت نه بر اساس شایستگی، بلکه بر پایه تقسیم قدرت بین دو جناح و عبور از بحران صورت گرفت.

واژگان کلیدی

ساختار سیاسی، افغانستان، رئیس‌جمهور، رئیس‌اجرائی



مقدمه

پس از سقوط طالبان از قدرت و تشکیل افغانستان جدید در سال 2001، «نظام ریاستی» به عنوان نظام سیاسی افغانستان تعیین شد تا میان گروه‌ها و اقوام مختلف، وفاق و یکپارچگی ایجاد کند؛ اما با وجود برگزاری سه دوره از انتخابات ریاست جمهوری و دو دوره انتخابات پارلمانی، هنوز جامعه‌پذیری سیاسی و روند دولت - ملت‌سازی در این کشور در وضعیت نامطلوبی قرار دارد و اختلافات قومی و سیاسی در درون حکومت وحدت ملی، مانع ایجاد ثبات و پایداری نظام سیاسی جدید در افغانستان شده است. انتخابات سال 1393 و تقلب گسترده در آن از سوی پشتون‌ها نشان داد که تمایل قوم پشتون برای تسلط بر ساختار قدرت افغانستان غیرقابل اجتناب است؛ به طوری که همه سران پشتون از اشرف غنی احمدزی و حامد کرزی تا گلبدین حکمتیار و حتی رهبران طالبان، به طور نانوشته بر این موضوع اتفاق نظر دارند که در افغانستان، پشتون‌ها باید در رأس قدرت باشند.

با کشیده شدن انتخابات ریاست جمهوری به دور دوم و تقلب گسترده توسط پشتون‌ها (جناح اشرف غنی) و سپس نپذیرفتن نتیجه انتخابات از سوی طرفداران دکتر عبدالله، احتمال بروز جنگ داخلی بین جناح اشرف غنی و دکتر عبدالله وجود داشت و همین امر موجب شد با میانجی‌گری جان کری، وزیر خارجه آمریکا دولت وحدت ملی تشکیل شود. در این توافق‌نامه، طراحی جایگاهی به عنوان معاونت اجرایی برای عبور از این بحران پیش‌بینی شده بود که با در نظر گرفتن توافقات صورت گرفته، اصلاح نظام انتخاباتی، برگزاری لویی جرگه برای تغییر موادی از قانون اساسی و تعریف پست نخست‌وزیری و ... باید طی دو سال گذشته عملیاتی می‌شد؛ اما پشتون‌ها مانع تحقق این مسئله شدند. در نهایت اختلافات گسترده بین دو جناح اشرف غنی و دکتر عبدالله، شکل‌گیری دولت قوی و مقتدر در افغانستان را با چالش‌های اساسی مواجه ساخت.



با توجه به مطالب فوق، این سؤال اساسی مطرح می‌شود که چه نظام سیاسی برای افغانستان مناسب است؟ آیا در نظام فعلی طراحی شده، رئیس‌جمهور و رئیس‌اجرائی می‌توانند در تعامل دوسویه، مسائل و مشکلات افغانستان را حل و فصل و وفاق و ثبات لازم را ایجاد کنند؟ در مقاله حاضر به بحث و بررسی ساختار سیاسی افغانستان، عوامل مؤثر بر ساختار سیاسی و نحوه تعامل رئیس‌جمهور و رئیس‌اجرائی، فرصت‌ها و تهدیدهای نظام ریاستی و نظام پارلمانی خواهیم پرداخت.

1. مبانی نظری نظام‌های سیاسی

این ایده وجود دارد که نظام‌های سیاسی با ریشه‌های دموکراسی ساده از جمله جمهوری، ریاستی، پارلمانی و مختلط در جوامع ناهمگون با تنوع قومی یا فرهنگی به استقرار ثبات سیاسی منجر نمی‌شوند. به طور کلی، دموکراسی اکثریت ساده در جوامع متفرق و چندقومی با چند مشکل عمده مواجه است:

1. فراگیر بودن زیاده‌خواهی در امور مختلف قومی؛

2. امکان محرومیت دائمی احزاب سیاسی گروه اقلیت. (بصیر، 195:1388)

به‌عنوان نمونه در افغانستان دست‌کم چهار گروه عمده قومی پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک وجود دارد که پشتون‌ها به دلیل در اکثریت بودن، حکومت را در اختیار دارند و سه قوم اقلیت دیگر (تاجیک، هزاره و ازبک) کمتر فرصت ظهور و بروز در ساختار قدرت را داشته‌اند. (اسکندری، 1393) با توجه به این آمار، هرچند جمعیت پشتون در افغانستان نسبت به کل جمعیت این کشور در اقلیت قرار دارد، اما در مقایسه با هر یک از اقوام دیگر در اکثریت است. از این رو این نگرانی وجود دارد که این قوم در انتخابات افغانستان همواره پیروز باشند و انحصاری را که در گذشته محصول اقدامات نظامی بود، این بار در میدان انتخابات کسب کنند. این وضعیت، مخصوصاً برای هزاره‌ها و ازبک‌ها



نگران‌کننده‌تر می‌شود. از این رو، تقسیم قدرت حداقل سهم آنها را در نظام سیاسی افغانستان تثبیت خواهد کرد.

اندیشمندانی چون «لیج فارت» و «هورو ویتز»، طرح تقسیم قدرت را در چارچوب دموکراسی انجمنی در جوامع چندقومی مطرح می‌کنند تا به همه نگرانی‌های اقوام اکثریت و اقلیت پاسخ داده شود. لیج فارت می‌گوید: «برای برپایی دموکراسی در جوامع ناهمگون باید مدل دیگری ارائه داد تا بتواند دموکراسی را برای همه گروه‌های تشکیل‌دهنده جامعه به ارمغان آورد.» (احمدی، 1385: 135).

با توجه به طرفداران دو ساختار سیاسی در افغانستان، در ادامه به دو نوع نظام سیاسی ریاستی و پارلمانی و ویژگی‌های هر یک از این نظام‌ها پرداخته می‌شود.

1-1. نظام سیاسی ریاستی

نظام ریاستی، نمونه تفکیک قوای «کامل» است که در آن «تفکیک قوا به طور مطلق در قانون اساسی اعلام شده و قوه مجریه در دست رئیس‌جمهور که مستقیماً از سوی ملت انتخاب می‌شود، متمرکز است و شخص رئیس‌جمهور و وزیران نیز در برابر قوه مقننه یا پارلمان مسئولیت ندارند». در نظام ریاستی، رئیس‌جمهور با رأی مستقیم مردم و نمایندگان قوه مقننه نیز در انتخابات جداگانه به‌وسیله مردم برای مدت مشخص انتخاب می‌شوند. انتخاب مستقیم رئیس‌جمهوری به معنی آزادی عمل و اختیار بیشتر او در انتخاب وزیران، همکاران و سیاست‌های کشور است. از طرف دیگر، به دلیل پشتوانه سیاسی و آرای عمومی مساوی، هیچ کدام از دو قوه نمی‌توانند در کار تخصصی دیگری دخالت کند. بنابراین نه قوه مقننه می‌تواند رئیس‌جمهور و وزرایش را وادار به کناره‌گیری نماید و نه قوه مجریه می‌تواند پارلمان را منحل کند. رئیس‌جمهور هم رئیس دولت و هم رئیس حکومت است. اعضای کابینه توسط رئیس‌جمهور تعیین می‌شوند و در برابر وی مسئول و پاسخ‌گو هستند. بنابراین پارلمان حق

استیضاح کابینه را ندارد و نمی‌تواند با سلب اعتماد، اعضای آن را مجبور به استعفا کند. وزرا نیز حق شرکت در جلسات پارلمان و تأثیر بر قانون‌گذاری را ندارند. در ادامه، به ویژگی‌های اصلی نظام‌های ریاستی اشاره می‌شود:

- ویژگی‌های نظام ریاستی

1. تفکیک به ظاهر برابر قدرت بین قوا؛
2. تک‌رکنی و یک‌رئیتی بودن نظام سیاسی؛
3. عزل و نصب وزیران توسط رئیس‌جمهور؛
4. استقلال قوای مجریه و مقننه نسبت به یکدیگر؛
5. رأی مستقیم مردم؛
6. قوه قانون‌گذاری متشکل از دو مجلس سنا و نمایندگان؛
7. قوه قضائیه مستقل.

تأمین ثبات سیاسی برای یک دوره کامل انتخاباتی و تضمین ثبات حکومت، تسلط بیشتر حکومت در برقراری نظم و انضباط، پیگیری سیاستی مستمر و مداوم در کشور، امکان لابی با قدرت مسلط در افغانستان و راحتی مذاکره با آنها، عجین شدن اقتدار نمادین و قدرت عملی در وجود یک شخص، تقویت مشروعیت منصب ریاست‌جمهوری و افزایش قدرت اجرایی آن از مزیت‌های نظام ریاستی است. خودکامگی و احتمال بروز بن‌بست سیاسی، تضعیف دموکراسی، ایجاد اختلاف میان قوه مجریه و قوه مقننه نیز از معایب نظام ریاستی است.

2-1. نظام سیاسی پارلمانی

نظام پارلمانی که از آن به‌عنوان سیستم کابینه‌ای نیز یاد می‌شود، محصول تفکیک نسبی قواست. استدلال طرفداران نظام پارلمانی این است که روابط میان قوای سه‌گانه، یک رابطه ارگانیک است. بنابراین تفکیک قوا به شکل مطلق امکان ندارد و به مصلحت نیست. به عبارت دیگر، نظام پارلمانی «نظامی است که تفکیک قوا

به طور نسبی در قانون اساسی اعلام شده و دولت در برابر قوه مقننه مسئول است. قوه مقننه حق دارد و می‌تواند دولت را از قدرت برکنار کند و دولت نیز به نوبه خود حق دارد مجلس را منحل کند.»

نظام‌های پارلمانی بیشتر دو حزبی یا چندحزبی هستند و بر اساس این سیستم، انتخاب دولت‌ها و شکنندگی دولت‌ها با یکدیگر متفاوت است. تفکیک قوا در قانون اساسی و نظام پارلمانی برخلاف نظام ریاستی نیز نسبی است. کارکرد و عملکرد قوا در بسیاری از موارد دارای تداخل است و نسبت به هم حق و حقوقی دارند؛ آنها می‌توانند اقداماتی انجام دهند که در قوه دیگر، مداخله محسوب می‌شود.

در رژیم‌های پارلمانی، قوه مجریه و قوه مقننه از ابزارهایی برای تأثیرگذاری و نفوذ بر یکدیگر برخوردارند. در نظام‌های پارلمانی، رئیس کشور و رئیس قوه مجریه دو شخص متفاوت هستند. رئیس‌جمهور یا رئیس کشور نیز ممکن است از مسئولیت مبرا باشد. رئیس قوه مجریه که معمولاً نخست‌وزیر نامیده می‌شود به پیشنهاد رئیس کشور و انتخاب پارلمان مشخص می‌شود. اعضای هیئت وزیران در این سیستم حق پیشنهاد قانون به مجلس و شرکت در مذاکرات و مباحثات مجلس نمایندگان یا انحلال پارلمان را ندارند، اما پارلمان حق سؤال، استیضاح و دادن رأی عدم اعتماد به آنان را دارد.

در نظام پارلمانی، ریاست تشریفاتی از ریاست قوه مجریه جدا است. شکل «نظام پارلمانی» حکومت که به «نظام دو رئیسی» یا «نظام نخست‌وزیرین» هم معروف است، پیش از هر جا در انگلیس استقرار یافت و پس از آن اغلب کشورها مانند کانادا، استرالیا، ایتالیا، هند، پاکستان و... آن را پذیرفتند. کشورهای مشترک‌المنافع تابع انگلیس، سیستم پارلمانی دارند.

- ویژگی‌های نظام پارلمانی

نظام پارلمانی دارای ویژگی‌هایی است که به‌وسیله آنها به روشنی از نظام ریاستی



متمایز می شود:

1. دو رکنی بودن نظام سیاسی (رئیس جمهور و نخست وزیر)؛
2. کابینه با پیشنهاد صدراعظم و موافقت پارلمان شکل می گیرد؛
3. تفکیک نسبی قوا؛
4. امکان اثرگذاری متقابل قوای مقننه و مجریه بر یکدیگر؛
5. وجود رئیس تشریفاتی؛
6. تجانس سیاسی؛*
7. عضویت در پارلمان؛
8. رهبری نخست وزیر یا صدراعظم؛
9. پارلمان حق دارد هیئت دولت را ساقط و قوه مجریه پارلمان را منحل کند؛
10. در نظام های پارلمانی چندحزبی، دولت ها اغلب شکننده هستند؛ چون بیشتر از ائتلاف احزاب تشکیل می شوند و اگر برای اعضای ائتلاف به هر دلیل مشکلی به وجود بیاید و یکی از اعضا از ائتلاف خارج شود، نمایندگان حامی دولت از اکثریت خارج می شوند و به همین دلیل، امکان سقوط دولت وجود دارد. این ائتلاف ها اغلب شکننده هستند.

در نظام پارلمانی، قدرت واقعی در دست نخست وزیر است. البته این مسئله، شدت و ضعف دارد. برخی از کشورها این روند را تغییر دادند و اختیاراتی برای رئیس جمهور در نظر گرفتند که تشریفاتی صرف نیست و اندازه ای از صلاحیت ها را دارد و قوه قضائیه یک قوه مستقل به حساب می آید.

کاهش میزان درگیری بین قوای مجریه و مقننه، فراهم شدن امکان حکومت به شیوه مؤثرتر برای نخست وزیر، جلوگیری از استبداد قوه مجریه از طریق ارتباط عمیق بین قوای مقننه و مجریه، یکپارچگی و وجود زمینه مناسب در تصمیم گیری های سیاسی، انعطاف پذیری سیاسی از طریق پاسخگویی در برابر افکار

عمومی و نهادینه شدن فرهنگ دموکراسی از مزیت‌های نظام پارلمانی است.

2. پیشینه نظام‌های سیاسی و مؤلفه‌های مؤثر بر تغییر آن

افغانستان از سال 1747م میلادی تا کنون نظام‌های سیاسی مختلفی را تجربه کرده است:

الف) از زمان تأسیس نخستین پادشاهی افغانستان توسط احمد شاه ابدالی (درانی) و طایفه غلجایی در سال 1747م تا سال 1973م؛

ب) از سال 1973م تا امروز که از لحاظ اهمیت به بخش دوم پرداخته می‌شود: نظام سیاسی افغانستان از سال 1973م با پایان نظام سیاسی پادشاهی آغاز می‌شود و نظام سیاسی جمهوری در انواع مختلفی حاکم می‌گردد که با توجه به نظام‌های سیاسی مختلف تجربه شده در این برهه تاریخی در افغانستان می‌توان آن را به دوره‌های زیر تقسیم‌بندی کرد:

1-2. جمهوری ناسیونالیستی سردار محمد داوود (1973 تا 1978م)

محمد داوود، قدرت پادشاهی را از پسرعمویش محمد ظاهر شاه در یک کودتا در سال 1973م گرفت. با وقوع کودتای داوودخان در سال 1973، تاریخ نظام شاهنشاهی در افغانستان برای همیشه پایان یافت و محمد داوود، اولین رئیس‌جمهور افغانستان به قدرت رسید. وی پس از اعلام جمهوری برای پاسخ به فضای لیبرالی حاکم بر جامعه، قانون اساسی جدیدی را در سال 1976م تدوین و نخستین نظام جمهوری تک‌ساخت را بنیان نهاد. (رمضانی، 1390)

2-2. رژیم ایدئولوژیک مارکسیست - لنینیست نورمحمد تره‌کی (1978 تا 1992م)

با توجه به گرایش‌های چپ داوود، کودتای وی توسط شوروی مورد حمایت قرار گرفت و منجر به آغاز نفوذ و ایدئولوژی کمونیستی در افغانستان شد. با قدرت گرفتن حزب کمونیستی خلق دموکراتیک، تحولات جدیدی در افغانستان



شکل گرفت. کودتای حزب خلق در سال 1978م (1357 ش) و ترور محمد داوود منجر به قدرت گرفتن نظام کمونیستی به ریاست‌جمهوری نور محمد تره‌کی شد. از مهم‌ترین ویژگی‌های این نظام سیاسی، ستیز و مبارزات درون‌حزبی بود که در آن، دو گروه پرچم و خلق تلاش می‌کردند رهبری حزب و در نهایت نظام سیاسی را به دست بگیرند. پیروزی خلقی‌ها تحت رهبری نور محمد تره‌کی (غلجایی) و حفیظ‌الله امین (خروتی) پایان قدرت سلسله قبایل درانی و به قدرت‌رسیدن قبیله غلجایی پس از دو و نیم سده بود. (آنتونیو، 148:1388)

به دلیل تقابل ایدئولوژیکی کمونیستی حزب حاکم با ایدئولوژی اسلامی مردم مسلمان افغانستان و همچنین اشغال افغانستان توسط شوروی به‌عنوان حامی حزب حاکم، نظام سیاسی کمونیستی نتوانست مشروعیت لازم را کسب کند و با شورش عمومی، نظام سیاسی جمهوری سوسیالیستی غلجایی توسط مجاهدین در سال 1992م سقوط کرد. با سقوط دولت نجیب‌الله به قول انوارالحق احدی، رهبر حزب افغان ملت، حاکمیت پشتون‌ها به دست نیروهای غیرپشتون و به رهبری برهان‌الدین ربانی سقوط کرد. (امیرزاده، 1392)

2-3. دولت اسلامی مجاهدین (مجددی - ربانی) (1992 تا 1996)

پس از خروج نیروهای شوروی و سقوط دولت سوسیالیستی، افغانستان وارد مرحله جدیدی در تاریخ ده ساله جهاد این کشور شد. مجاهدین در طول سال‌های جهاد، تجربه خوبی در جنگ‌ها به دست آوردند؛ اما به همان میزان فاقد طرح و برنامه برای مرحله پس از پیروزی و مدیریت دولتی و سیاسی بودند. با وجود این، حکومت تحت حمایت شوروی در سال 1992م (1371 ش) با یک حکومت ائتلافی از مجاهدین تاجیک و پشتون جایگزین شد. نخستین دولتی که از سوی مجاهدین تشکیل شد، دولت احمدشاه احمدزی بود که از سوی شورای اتحاد هفت‌گانه مستقر در پیشاور برای مدت شش ماه انتخاب شد؛ اما عمر

حکومت وی هنوز به شش ماه نرسیده بود که منحل شد. دولت بعدی مجاهدین تحت ریاست صبغت‌الله مجددی در تاریخ 8 اردیبهشت 1371 تشکیل و پس از دو ماه به برهان‌الدین ربانی تحویل داده شد. دولت مجاهدین اسلامی پس از 4 سال و چند ماه در سال 1375 توسط گروه طالبان سقوط کرد و دولت ربانی تنها در بخش‌هایی از شمال شرقی افغانستان و عمدتاً در بدخشان و شمال دره پنجشیر تا سقوط طالبان از قدرت حکومت کردند. (فهیمی، 1385: 92)

2-4. امارت اسلامی طالبان (1996-2001)

طالبان با تصرف کابل در سال 1375 ش و مزار شریف در سال 1376 ش، تسلط همه‌جانبه خود را در افغانستان تکمیل کرد و عنوان دولت اسلامی را به «امارت اسلامی» تغییر داد. هر چند اندیشه سیاسی و حکومتی طالبان، مبتنی بر خلافت اسلامی بود؛ اما با توجه به تلقی سنتی از اسلام و شریعت، از تشکیلات منظم و سازماندهی شده مدرن محروم بودند. امارت اسلامی طالبان به شدت تمرکزگرا بود. ملا عمر نیز به عنوان امیرالمؤمنین از اختیارات نامحدودی برخوردار بود و مجلس شش نفره زیر نظر وی فعالیت می‌کرد.

پس از آن، مجلس شورای عالی بالاترین مرجع تصمیم‌گیری بود که از کلیه اعضا و رهبران معروف این گروه تشکیل شده بود. مجلس وزار نیز به عنوان هیئت وزیران برای اداره امور و رسیدگی به مسائل سیاسی و کشوری تشکیل شده بود. دارالفتوای مرکزی هم برای صدور فتاوی شرعی و پشتوانه دینی طالبان از تعدادی از طلاب دینی برقرار بود. (سجادی، 1392) امارت اسلامی طالبان ساختاری ساده و ابتدایی داشت؛ زیرا از نظر آنها همه امور در دست امیرالمؤمنین بود که به واسطه رأی علما و «اهل حل و عقد» انتخاب شده است. مشروعیت آن نیز مبتنی بر تعالیم شریعت از خداوند ناشی می‌شود و شخص دیگری حق تشریح و قانون‌گذاری ندارد.



2-5. دوره لیبرال دموکراسی ریاستی (سال 2001 تا کنون)

با لشکرکشی آمریکا به افغانستان در سال 2001، نظام طالبان سقوط کرد. با این تحول و تشکیل کنفرانس بن در سال 2001م، جامعه جهانی و نیروهای داخلی افغانستان این واقعت را پذیرفتند که افغانستان کشوری چندقومی، چندزبانی و چندتباری است. از این رو، بدون تقسیم عادلانه قدرت، کشور به ثبات دست پیدا نمی‌کند و دولت ملی نیز ایجاد نمی‌شود. نتیجه چنین نگرشی، تدوین قانون اساسی جدید در 26 ژانویه 2004 (1382) بود که حاصل آن نظام جمهوری اسلامی کنونی مبتنی بر اندیشه دموکراسی ریاستی است.

طبق قانون اساسی سال 1382، نظام سیاسی فعلی افغانستان متشکل از سه قوه مجریه، مقننه و دادگاه عالی (یا قضائیه) است و رئیس‌جمهوری و اعضای ولسی جرگه (مجلس ملی) از طریق انتخابات مستقیم توسط مردم و وزرا نیز پس از معرفی رئیس‌جمهور و کسب رأی اعتماد از ولسی جرگه انتخاب می‌شوند. رئیس‌جمهور و شوراهای ولایتی نیز اعضای مشرانو جرگه (مجلس سنا) را انتخاب می‌کنند. (قانون اساسی افغانستان، 1382) اختیاراتی که قانون اساسی 1382 به رئیس‌جمهور داده باعث شده است وی از قدرت زیادی در این نظام سیاسی برخوردار شود؛ به طوری که از اختیارات قانونی برای منحل کردن مجلس نیز برخوردار است. (همان) اختیارات رئیس‌جمهور در قانون اساسی 1382 به 21 مورد می‌رسد. برخی معتقدند این اختیارات از اختیاراتی که قانون اساسی سال 1964 به رئیس‌جمهور وقت داده بود، بیشتر است. با توجه به چنین اختیاراتی، ماهیت دولت جمهوری اسلامی افغانستان، ریاستی است.

3. عوامل مؤثر بر شکل‌گیری ساخت سیاسی در افغانستان

نظام یا ساخت سیاسی با مفهوم کشور و دولت یکی نیست. دولت، مهم‌ترین قدرت سازمان یافته در کشور است که حق انحصاری به کار بردن زور و قوه قهریه



را دارد؛ ولی نظام یا ساخت سیاسی، شکل و ساخت قدرت دولتی و همه نهادهای عمومی اعم از سیاسی، اداری، اقتصادی، قضایی، نظامی، مذهبی و چگونگی کارکرد این نهادها و قوانین و مقررات حاکم بر آنها است. به عبارت دیگر، مجموعه نهادها و مراکزی که قدرت سیاسی را در دست دارند و یک کلیت واحد را به وجود می‌آورند، ساختار سیاسی نام دارند (نقیب‌زاده، 1387: 165). بنابراین قدرت سیاسی و شیوه استقرار آن، نهادها و سازمان‌های موجود در جامعه و زیرمجموعه‌های نظام سیاسی، عناصری هستند که می‌توانند ماهیت و نوع ساختار سیاسی را آشکار سازند. (همان) بنابراین عوامل مؤثر بر شکل‌گیری ساخت سیاسی در افغانستان عبارتند از:

3-1. موقعیت جغرافیایی

موقعیت استراتژیک کشور افغانستان باعث شده قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای همواره به آن توجه خاصی داشته باشند، در امور سیاسی و داخلی آن مداخله کنند و در نتیجه، زمینه‌های ثبات سیاسی را از این کشور بگیرند. تجربه تاریخ سیاسی افغانستان این مسئله را ثابت می‌کند. این کشور در طول تاریخ همواره میدان بازی و رقابت کشورهای روسیه تزاری و انگلیس در قرن 19، میدان بازی شوروی و آمریکا در نیمه دوم قرن 20 و سپس اشغال آن توسط آمریکا در اوایل قرن 21 بوده است؛ در حالی که همراهی کشورهای متحد منطقه‌ای قدرت‌های رقیب بین‌المللی در بازی و رقابت بر سر افغانستان به پیچیدگی بازی این رقابت افزوده است. نتیجه همه این دخالت‌ها، بی‌ثباتی سیاسی و ضعف ساخت سیاسی در افغانستان و پیامدهای این بازی، ساقط کردن نظام طالبان و استقرار ساخت سیاسی ریاستی توسط آمریکا در این کشور است.

3-2. ساختار اجتماعی (تنوع قومی، زبانی و مذهبی)

بافت، ترکیب، نحوه توزیع جغرافیایی و کیفیت (تخصص و مهارت) جمعیت از



متغیرهای مهم در حفظ امنیت، ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی یک کشور است. (عزتی، 1380:92) افغانستان از قدیم زیستگاه و گذرگاه اقوام، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و آیین‌های گوناگون بوده و در حال حاضر، سرزمین بیش از 30 گروه قومی است. بر اساس آخرین برآوردها، جمعیت افغانستان نزدیک به 34 میلیون است (worldometers) که 40 درصد پشتون، 25 درصد تاجیک، 19 درصد هزاره، 9 درصد ازبک و ترکمن و 7 درصد را سایر اقوام تشکیل می‌دهند. (اسکندری، 1393) حدود 99 درصد از مردم افغانستان، مسلمان هستند که حدود 78 درصد سنی حنفی، 20 درصد شیعه (به دلیل عدم سرشماری، آمارهای مختلفی از میزان جمعیت اقوام ذکر می‌شود که قابل استناد نیست؛ تا جایی که برخی منابع، جمعیت شیعه را تا 25 درصد نیز ذکر کرده‌اند) و بقیه از ادیان دیگر هستند. 50 درصد از مردم افغانستان با گویش فارسی دری، 38 درصد از افغان‌ها به زبان پشتو، 11 درصد به لهجه ترکی، ازبکی و ترکمنی و بقیه به لهجه‌های اردو و بلوچی صحبت می‌کنند (علی‌آبادی، 1373:80).

سطح سواد در میان مردم افغانستان به‌ویژه زنان بسیار پایین است. در سال 2016، نزدیک به 57/2 درصد از مردان افغانستان و کمتر از 30 درصد از زنان بالای 15 سال باسواد بودند. میزان باسوادی کل جمعیت افغانستان 43/6 درصد است. نسبت بالایی از جمعیت این کشور (78/5 درصد) روستانشین و (21/5 درصد) دارای جمعیت شهری هستند. (کورنا، 1383:114)

3-3. جامعه ناهمگون

جامعه افغانستان از اقوام و قبایل مختلف با زبان‌ها و مذاهب متفاوت تشکیل یافته است. هر یک از اقوام، به شاخه‌های متنوعی که گاه رقیب یکدیگر هستند (مانند ابدالیان و غلجاییان) تقسیم می‌شوند. در چنین جامعه‌ای نه تنها ارزش‌ها و سنت‌های اقوام با یکدیگر متفاوت‌اند، بلکه با مظاهر زندگی مدرن نیز سازگاری



ندارند. تأکید گسترده پشتون‌ها بر آداب و رسوم و هنجارهای «پشتونوالی» با ارزش‌ها و هنجارهای سایر اقوام همخوانی ندارد. چنین تفاوت‌ها، رقابت‌ها و تعارضات سیاسی در افغانستان بر محور قومیت، گسست اجتماعی را عمیق می‌سازد، شکل‌گیری دولت ملی را با چالش مواجه می‌کند و مشروعیت نظام سیاسی را زیر سؤال می‌برد.

هم‌چنین اقوام عمده ساکن در افغانستان، دنباله قومی اقوام ساکن در کشورهای همسایه هستند. تاجیک‌ها ادامه قومی تاجیک‌های کشور تاجیکستان هستند، ازبک‌ها با اقوام ازبک از ازبکستان پیوند قومی و خونی دارند، ترکمن‌ها ادامه قومی ترکمنستان و فارس‌زبان‌های هرات ایرانی‌الاصل هستند و بلوچ با تیره‌ای از بلوچ‌های ایران و پشتون‌ها تا دو ایالت سرحد و بلوچستان پاکستان امتداد می‌یابند. این وضعیت قومی تقریباً کشورهای همسایه را در برابر امنیت یا ناامنی افغانستان حساس می‌کند و زمینه لازم را برای دخالت کشورهای همسایه در افغانستان فراهم می‌سازد. به‌علاوه، گرایش‌های تجزیه‌طلبی را در داخل افغانستان پرورش می‌دهد. یکی از دلایل اصلی گرایش پشتون‌ها به نظام سیاسی ریاستی، جلوگیری از تقسیم قدرت است. (سایت حوزه، 1386)

3-4. وابستگی به حمایت‌های خارجی و منازعه قومی قدرت

وابستگی دولت‌ها و زمامداران افغانستان به حمایت خارجی چه در عرصه کسب قدرت سیاسی چه در راستای تداوم اقتدار، با میزان متفاوت در دو سده اخیر، بخش دیگری از چالش‌ها را در فرایند دولت-ملت‌سازی از جمله مشروعیت تشکیل می‌دهد. ضعف یا فقدان مشروعیت، دولت‌ها و زمامداران غالب و برآمده از منازعات خونین قدرت و دخالت‌های خارجی آنها را در شکل‌دهی دولت ملی مدرن ناتوان می‌سازد. برای نمونه، دولت وحدت ملی کنونی، نتیجه برآیند سیاسی دخالت خارجی و تقلب در آخرین انتخابات ریاست جمهوری این کشور است.



بنابراین یکی از عواملی که پیوسته مانع تشکیل نظام سیاسی پایدار در افغانستان معاصر شده، به منازعه درونی قدرت برمی گردد.

3-5. منازعه دیورند

تأثیرگذارترین عامل در سیاست خارجی دولت‌ها و زمام‌داران افغانستان بر تشکیل نظام سیاسی، منازعه مرزی موسوم به «دیورند» است؛ به طوری که این منازعه، بستر شکل‌گیری نظام سیاسی را در این کشور با چالش اساسی مواجه کرده است. سیاست دولت‌های افغانستان همواره بر این امر بنا شده که شناسایی خط دیورند به عنوان مرز دو کشور افغانستان و پاکستان غیرقابل‌پذیرش است. طبق معاهده دیورند بین هند، بریتانیا و افغانستان در سال 1893 که صد ساله بود، مناطق پشتون‌نشین باید به دولت افغانستان الحاق می‌شد که تا کنون بدون حل باقی مانده است. (وارتان، 200:1388) هیچ یک از دولت‌هایی که در افغانستان به قدرت رسیده‌اند، خط دیورند را به رسمیت نشناخته‌اند و به همین علت، اختلافات افغانستان با پاکستان به نوعی نهادینه شده است. البته جامعه سیاسی و روشنفکری اقوام غیرپشتون، استمرار منازعه دیورند با رویکرد معطوف به قومیت را ابزاری در راستای تضعیف موقعیت سیاسی و اجتماعی خود ارزیابی می‌کنند. بدین ترتیب، موضوع دیورند به چالش خطرناکی تبدیل شده است.

3-6. رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی

رقابت‌های جنگ سرد، افغانستان را در دهه هشتاد به یک میدان جنگ گرم مبدل کرد. این جنگ، افغانستان را بیش از پیش متفرق ساخت، شکاف‌های قومی و زبانی عمیق و گسترده شد و دخالت خارجی در این افتراق افزایش یافت. تبعات این تفرق، قبل از همه به شکل‌گیری دولت ملی صدمه جدی وارد کرد و پروسه دولت-ملت سازی محقق نشد. از طرف دیگر، افغانستان در دوران جنگ سرد



به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی به میدان رقابت بازیگران مؤثری مانند خصومت روسیه و چین با آمریکا و ناتو، تضاد میان هند و پاکستان و رقابت میان سایر کشورهای منطقه‌ای تبدیل شد. این بازی‌ها، بحران دولت - ملت‌سازی را در افغانستان وارد مرحله جدید و پیچیدگی‌های عمیق ساخت. (همان)

4. دلایل تغییر نظام سیاسی در افغانستان

تغییر نظام سیاسی افغانستان به عوامل داخلی و خارجی وابسته است که در ادامه آورده می‌شود:

1-4. عوامل داخلی

- فروپاشی مشروعیت نظام‌های سیاسی: در افغانستان به صورت مشخص در مشروعیت‌سازی رژیم‌ها از سه نوع منبع مشروعیت‌ساز یاد شده است که عبارتند از: سلطنت، قومیت و اسلام.

برخی از کارشناسان مسائل افغانستان، فرو ریختن منابع مشروعیت‌ساز سه‌گانه را اساس تغییر نظام‌های سیاسی افغانستان مطرح می‌کنند. (قیومی، 1381:90) در این رویکرد با کودتای داوودخان در سال 1352، نخستین تکیه‌گاه مشروعیت نظام سیاسی (سلطنت) سابق فرو می‌ریزد. با کودتای 7 اردیبهشت 1357، کمونیست‌های افغانستان (حزب خلق) دومین منبع مشروعیت سیاسی یعنی اسلام و ایدئولوژی اسلامی فرو ریخت. جهاد افغانستان با ایجاد آگاهی در میان اقوام مختلف، داعیه مشارکت در قدرت سیاسی را به‌وجود آورد و به نوعی تمامیت‌طلبی و جایگاه حاکمیتی قوم پشتون توسط اقوام غیرپشتون از میان رفت. نتیجه این تحول، شکل‌گیری بحران مشروعیت سیاسی در افغانستان شد که تا کنون ادامه دارد.

- قوم‌گرایی: اسلام و سنن اجتماعی می‌تواند مشروعیت‌ساز باشد؛ اما در



نظام‌های سابق این مؤلفه‌ها از چالش محدودسازی و عدم جامعیت رنج می‌بردند. حاکمیت خاندانی افغانستان به گونه‌ای در تار و پود علایق و تمایلات خویشاوندی، ایلی و عشیره‌ای تنیده است که نه تنها نمی‌تواند اقوام غیرحاکم را بر محوریت خود جمع کند، بلکه طوایف و قبایل قوم حاکم (پشتون‌ها) را نیز نمی‌تواند تحت پوشش قرار دهد. از این‌رو، شاهد شعار ستم قومی از سوی هزاره‌ها، تاجیک‌ها و ازبک‌ها هستیم و در کنار آن، برخی از پشتون‌ها از ستم خانوادگی در افغانستان یاد می‌کنند. به هر حال، عنصر قومیت حتی در صورت فراگیر بودن بخش عظیمی از جامعه افغانستان را به حاشیه رانده و نوعی مشارکت‌زدایی و نارضایتی آنان از قدرت حاکم را فراهم کرده است.

عنصر اسلام نیز بنا بر تفاسیر خاص خود و وجود مذاهب مختلف در افغانستان نتوانسته به عنوان یک منبع عام و فراگیر عمل کند و علت آن، برداشت محدود و انحصاری نسبت به عنصر اسلام است که با دامن زدن به تعصبات و تبعیض‌های مذهبی، موجب شکاف‌ها و تعارض‌های مذهبی شده؛ به طوری که طیف وسیعی از شهروندان افغانستان را نسبت به نظام سیاسی حاکم بدبین ساخته است. هجوم عبدالرحمان خان به هزاره‌های شیعه پس از فتوای رسمی علمای اهل تسنن انجام شد. در زمان مجاهدین نیز کنار گذاشته شدن ائتلاف هشت‌گانه شیعه توسط شورای هفت‌گانه پیشاور که سنی بودند، زمینه عدم مشروعیت دولت اسلامی مجاهدین را فراهم و جنگ داخلی را در این دوره تشدید کردند.

- عدم کارآیی نظام سیاسی از نظر مردم: همیشه استمرار مشروعیت بر مبنای رضایت مردم از کارکرد دولت‌ها به وجود می‌آید. نظام سیاسی زمانی کارآیی دارد که بتواند وظایفی را که بیشتر مردم از آن متوقع هستند، انجام دهد. وظیفه اصلی یک نظام سیاسی، پشتیبانی همه‌جانبه از زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، مادی و معنوی همه شهروندان به‌ویژه پاسداری از آسایش و امنیت تک‌تک آنان در اجتماع است. اگر نظام سیاسی بتواند وظایف فوق را برآورده سازد، موجبات

رضایت شهروندان و در غیر این صورت، مخالفت و شورش آنها را برای تغییر نظام سیاسی فراهم می‌سازد. در حال حاضر، یکی از دلایلی که مخالفان نظام ریاستی به دنبال تغییر آن به نظام سیاسی پارلمانی هستند، مسئله عدم کارایی آن است و به همین علت، عبدالله عبدالله به نمایندگی از اقوام اقلیت، خواستار تغییر نظام سیاسی افغانستان از ریاستی به پارلمانی است.

از متغیرهای عدم کارایی در این نظام، فساد سیاسی و اقتصادی، عدم نمایندگی از همه اقوام و ضعف سیاسی و امنیتی آن است. از نظر این طیف، ضعف و نبود ظرفیت در دولت و نهادهای دولتی افغانستان، فساد اداری و ناتوانی در ارائه خدمات به شهروندان برای جلب وفاداری متقابل آنها تا کنون نتوانسته اعتماد و وفاداری لازم شهروندان را نسبت به اقدامات دولت به دست آورد.¹

- **فزون طلبی قوم پشتون:** بدون شک پشتون‌ها نقش زیادی در ایجاد یا تغییر نظام سیاسی افغانستان در طول تاریخ ایفا کرده‌اند. نگرش فرهنگی و ذهنی فزون طلبانه پشتون‌ها به گونه‌ای است که از دخالت دولت مرکزی در امور محلی‌شان اجتناب می‌ورزند؛ در حالی که دولت‌های مرکزی افغان بدون حمایت آنان دوام پیدا نمی‌کند. در عین حال، دولت‌های مرکزی در طول تاریخ مدرن افغانستان به طور مداوم تلاش کرده‌اند اصلاحات نوسازی اقتصادی و اجتماعی را اجرا کنند. هر زمان دولت‌ها ایدئولوژی یا اصلاحاتی را پیگیری کنند که فرهنگ قبیله‌ای را در معرض خطر قرار دهد، جوامع مذهبی و قبیله‌ای پشتون مخالفت و شورش می‌کنند و این امر منجر به سقوط دولت‌ها می‌گردد.²

- **تشکیل گروه‌های سیاسی - نظامی:** تشکیل گروه‌های سیاسی - نظامی در میان اقوام غیرپشتون در دوران جهاد (جنگ با ارتش شوروی سابق و دولت کابل)، مقدمه تغییر قدرت سیاسی در خارج از چارچوب دولت مرکزی در آغاز دهه

1. فاطمه بربری، نگاهی به کارنامه و ویژگی‌های دولت حامد کرزی، مجموعه مقالات برگزیده فراخوان کنگره، ص 184.

2. Alfred Jasins, Op.cit.



هفتاد بود؛ به طوری که جهاد در دوره اشغال و مخصوصاً کنار گذاشته شدن احزاب هشت گانه مستقر در ایران از طرف پشتون‌های ائتلاف هفت گانه پیشاور، با پتانسیل سیاسی نظامی، زمینه تغییر کلی ساختار قدرت را در کابل فراهم کرد. (ایسنا، 1393)

- خودآگاهی اقلیت‌های قومی: با کودتای کمونیستی 1978م، نظم سیاسی سنتی پایان یافت و فرصتی برای گروه‌های قومی اقلیت ایجاد شد تا جایگاه اجتماعی و سیاسی‌شان را تغییر دهند. در واقع با تغییر ساختار اجتماعی و سیاسی به‌ویژه تهاجم شوروی، نوعی هوشیاری و آگاهی سیاسی ایجاد شد. خودآگاهی در حال رشد در میان گروه‌های قومی باعث ایجاد سازمان‌های اجتماعی با هویت قومی یا دینی در شکل جنبش‌های اجتماعی شد. این جنبش‌ها متعاقباً به‌عنوان احزاب سیاسی سازماندهی شدند تا منافع محلی، مذهبی و قومی را نمایندگی کنند. (Wafayezada 2015) نتیجه چنین تحولی، شکل گرفتن دولت اسلامی ربانی و مبارزه با امارت اسلامی طالبان و در نهایت ایجاد نظام سیاسی جمهوری اسلامی افغانستان است.

- فقر اقتصادی و وابستگی به کمک‌های خارجی: فقر و ناتوانی اقتصادی یکی از دلایل اصلی تغییر نظام‌های سیاسی در افغانستان بوده است.

فقر اقتصادی و کمبود هزینه‌های مالی دولت ناشی از این فقر، دولت‌های افغانستان را در وابستگی دائمی به کمک‌های خارجی می‌کشاند و قطع این کمک‌ها پیوسته به فروپاشی دولت منجر می‌شود. این مورد در بخش عوامل مؤثر بر شکل‌گیری نظام سیاسی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

2-4. عوامل خارجی

استقلال افغانستان از ایران در دوره رقابت روس و انگلیس با طراحی انگلیسی‌ها صورت گرفت. رقابت انگلیس و روسیه تزار از اواسط قرن نوزدهم در افغانستان

به وجود آمد. انگلیسی‌ها تلاش کردند از طریق ایجاد منطقه حائل در افغانستان، از پیشروی روسیه در حال گسترش به سوی شبه قاره هند و آب‌های گرم جلوگیری کنند. پس از خروج انگلیس از منطقه و جایگزینی آمریکا به‌ویژه دوران جنگ سرد، اتحاد شوروی، افغانستان را جزو فضای ژئواستراتژیک خود دانست و نظام سیاسی کمونیستی حزب خلق افغانستان را در سال 1978م ایجاد و متعاقباً این کشور را اشغال کرد. در واقع، اعتبار ژئوپلیتیکی افغانستان، ریشه در موقعیت جغرافیایی آن دارد که میان سه منطقه مهم آسیای مرکزی، آسیای غربی (خاورمیانه) و شبه قاره هند واقع شده است.

از طرف دیگر، پاکستان برای تعقیب اهداف راهبردی خود در افغانستان و آسیای مرکزی با سازماندهی و ایجاد گروه طالبان، نظام سیاسی «امارت اسلامی» را برای پنج سال از سال 1996 تا سال 2001 بر این کشور مسلط ساخت. در حال حاضر، موقعیت جغرافیایی افغانستان منشأ رقابت و مداخله قدرت‌های جهانی است؛ به‌ویژه که خلأ ژئوپلیتیکی در آسیای مرکزی، موجب حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای (آمریکا، روسیه، چین و انگلیس) و بازیگران منطقه‌ای (ترکیه، عربستان، پاکستان و هند) در آن شده است.

5. رویکرد و ظرفیت پشتون‌ها و غیرپشتون‌ها (تاجیک‌ها) به ساخت سیاسی در افغانستان

5-1. رویکرد پشتون‌ها

قوم پشتون نزدیک به 40 درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهد که شامل سه تیره اصلی به نام‌های درانی، غلجایی و گورانی می‌شوند. اقوام پشتون در میان اقوام اصلی افغانستان، بزرگ‌ترین قوم محسوب می‌شود؛ اما نسبت به مجموع آن در اقلیت هستند. (لویس، 1388: 53) پشتون‌ها از زمان تشکیل حکومت احمدشاه ابدالی در افغانستان (جز دو دوره کوتاه زمان بچه سقا و دوره ربانی) بر نظام سیاسی افغانستان حاکم بوده‌اند. قوم پشتون در میان اقوام اصلی افغانستان بزرگ‌ترین قوم محسوب می‌شود؛ اما نسبت به مجموع آن در اقلیت است. بین درانی‌ها و غلجاییان همواره بر



سر قدرت سیاسی رقابت وجود داشته است. (همان)

از طرف دیگر، در طول تاریخ 250 ساله افغانستان، پشتون‌ها حاکم بر این کشور بوده‌اند. بنابراین در نظر آنها هر نظامی جز نظام سیاسی ریاستی منجر به مزوی شدن پشتون‌ها خواهد شد؛ به‌ویژه که پشتون‌ها سایر اقوام را دنباله کشورهای همسایه‌ای می‌دانند که به افغانستان مهاجرت کرده‌اند. به همین دلیل قدرت گرفتن آنها را در قالب نظام سیاسی پارلمانی مشکوک می‌دانند. با توجه به نگرش‌های فوق که بر ایستارهای نخبگان جامعه پشتون حاکم است، آنها به دنبال تثبیت حاکمیت تاریخی خود با نظام متمرکز ریاستی هستند.

بعد از سقوط حکومت طالبان در ابتدای شکل‌گیری نظام جدید سیاسی و در زمان تصویب قانون اساسی افغانستان، بحث و جدل‌های داغ سیاسی بر سر دو نوع نظام سیاسی یعنی نظام متمرکز ریاستی و نظام غیرمتمرکز صدارتی در گرفت. نخبگان سیاسی و فکری پشتون، خواستار نظام سیاسی متمرکز ریاستی و برخی نخبگان سیاسی تاجیک و هزاره و ازبک، طرفدار نظام سیاسی غیرمتمرکز صدارتی بودند. حامد کرزی، اشرف غنی، انوالحق‌احدی، حنیف اتمر و حتی گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی و سایر سران سیاسی پشتون بر این باورند که افغانستان برای گذر از بحران‌های جاری به سوی ثبات، نیازمند حکومت مرکزی نیرومند یا تداوم نظام ریاستی است. کرزی بارها تأکید کرده است: «افغانستان به حکومت مرکزی نیرومندی نیاز دارد که بتواند حاکمیت قانون را در سراسر افغانستان پیاده کند؛ اما در قانون اساسی افغانستان، نهادها و مکانیسم‌هایی در نظر گرفته شده که تصمیم‌گیری را همین حالا هم غیرمتمرکز ساخته است.» (بی‌بی‌سی، 1394)

اتخاذ چنین رویکردی از سوی پشتون‌ها به نوع نظام سیاسی دلایلی دارد که به‌طور مختصر ذکر می‌شود:

- تجربه تاریخ سیاسی افغان‌ها، ماهیت دولت را «قوم‌مدار» کرده است. پشتون‌ها از زمان احمدشاه درانی تا کنون جز دو دوره محدود بر نظام سیاسی



افغانستان حاکم بوده‌اند و به همین جهت پشتون‌ها تلاش می‌کنند در مقابل اقوام دیگر حاضر در افغانستان با ایجاد انحصار قدرت سیاسی از طریق نظام متمرکز ریاستی، این پیشینه را حفظ کنند.

- تجربه قوانین اساسی افغان‌ها از زمان حکومت امان‌الله در 1301ش تا کنون طوری تعریف شده که به نوعی شکل غالب و ماهیت نظام‌های سیاسی مبتنی بر «نظام متمرکز ریاستی» بوده است.

- پارادوکس منابع قدرت: بر اساس تخمین‌ها، نزدیک به 65 درصد جمعیت، 95 درصد صنایع، 70 درصد بازرگانی و 70 درصد کشاورزی و دامداری و بخش بزرگ معادن زیرزمینی افغانستان در ولایات غیرپشتون‌ها متمرکز است؛ در حالی که قوم پشتون با ادعای اکثریت، فاقد چنین منابع عظیمی هستند. پشتون‌ها با توجه به ثقل جمعیتی و وزن سیاسی - نظامی مدعی هستند که حاکمیت بر افغانستان حق آنهاست. آنها با این استدلال به دنبال پوشش ضعف منابع اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خود هستند تا از این منابع محروم نشوند.

- ناسازه‌های ریخت‌شناسانه جغرافیایی: پراکندگی‌های قومی و گسترش قومیت‌های همسایه به داخل افغانستان موجب شده ت پشتون‌ها آنها را اقوام غیرافغانی تلقی کنند و حاکمیت بر افغانستان را حق خود دانند.

2-5. رویکرد تاجیک‌ها

تاجیک‌ها پس از پشتون‌ها از لحاظ جمعیت، موقعیت اجتماعی و قدرت سیاسی دومین گروه قومی در افغانستان محسوب می‌شوند. تاجیک‌ها که به زبان «فارسی دری»^{*} سخن می‌گویند، دارای مذهب سنی حنفی هستند و در قسمت‌های شمال شرقی، غرب و جنوب شرقی افغانستان زندگی می‌کنند. از مهم‌ترین

* غربی‌ها برای ایجاد تمایز بین کشورهای فارسی‌زبان چنین تبلیغ می‌کنند که فارسی دری در افغانستان و فارسی تاجیکی در تاجیکستان با زبان فارسی در ایران تفاوت‌هایی دارد و به همین دلیل اصرار دارند پسوند دری یا تاجیکی را ذکر کنند؛ در حالی که ریشه و اساس هر سه زبان، فارسی و حوزه تمدنی هر سه کشور، تمدن ایرانی است.



ویژگی‌های قوم تاجیک در افغانستان، روحیه مدارا و تساهل و خدمات فرهنگی این قوم است که از گذشته همواره مورد احترام جامعه افغانستان بوده است. به‌عنوان مثال، شهرت زبان پشتو در افغانستان بیشتر به‌دلیل اهمیت قوم پشتون است؛ ولی شهرت قوم تاجیک بیشتر به‌دلیل اهمیت زبان فارسی است. تاجیک‌ها جز دو دوره کوتاه در زمان بچه سقا و برهان‌الدین ربانی از قدرت دور بودند؛ اما همواره رقیب پشتون‌ها در قدرت سیاسی افغانستان محسوب می‌شدند. تاجیک‌ها پس از تجربه حکومت مجاهدین اسلامی بر کابل در دهه 1990، نوستالژی بازگشت به این دوره را همیشه در آرزوی سیاسی خویش حفظ کرده‌اند. (واعظی، 2000)

تاجیک‌ها و غیرپشتون‌ها، جریان جبهه متحد شمال سابق، جهادی‌ها و تیم اصلاحات و همگرایی به رهبری عبدالله عبدالله، طرفدار دیدگاه توزیع قدرت و تشکیل نظام سیاسی غیرمتمرکز یا نظام پارلمانی نخست‌وزیری هستند. در زمان ریاست‌جمهوری حامد کرزی، مباحث مربوط به تغییر ساخت نظام سیاسی افغانستان از طرف اقوام غیرپشتون مطرح شده بود که نخبگان قوم پشتون واکنش تندی از خود نشان داده‌اند. (ضیا مسعود، 1388)

البته باید تأکید کرد که رقابت پشتون‌ها با تاجیک‌ها از موضع قدرت است؛ در حالی که تاجیک از قدرت اپوزیسیونی وارد چانه‌زنی می‌شوند. از طرف دیگر، در حالی که پشتون‌ها از قدرت حاکمه در روند بازی برخوردار هستند، تاجیک‌ها بعد از تحویل قدرت به کرزی بر مبنای توافق بن در سال 2001م رفته‌رفته به حاشیه قدرت رانده شده‌اند. تاجیک‌ها از لحاظ فرهنگ و تمدن نسبت به پشتون‌ها برتر هستند؛ اما در ابعاد سیاسی - نظامی، توان آنان را ندارند.

در انتخابات ریاست‌جمهوری سال 1393 و پس از بروز بحران سیاسی و عدم پذیرش نتایج انتخابات از سوی جناح دکتر عبدالله - که به توافق‌نامه دولت وحدت ملی منجر شد - بحث تغییر نظام ریاستی به صدارتی مطرح و قرار شد با برگزاری

لویی جرگه نسبت به توافقات صورت گرفته تصمیم‌گیری و پست نخست‌وزیری در قانون اساسی گنجانده شود که عملاً چنین امری اتفاق نیفتاده است.

6. مختصات نظام سیاسی مطلوب در افغانستان

بررسی مختصات نظام سیاسی مطلوب در افغانستان به چند عامل مهم بستگی دارد:

6-1. نظام سیاسی باثبات و قدرت مرکزی مستحکم

تجربه‌های سیاسی افغانستان ثابت کرده است که رابطه محکم و استواری بین نظام سیاسی باثبات و کارآمدی قدرت مرکزی حکومت وجود دارد. نوع و شکل نظام سیاسی در ثبات یا بی‌ثباتی کشور تأثیرگذار است و به‌طور حتم هر نظامی که ثبات، امنیت و اقتدار خود را در سراسر کشور برقرار کند برای ایران مطلوب است. تجربه 16 سال گذشته حکومت لیبرال دموکراسی که به نوعی خصوصیات نظام ریاستی را با خود دارد، نتوانسته است کارآمدی و اقتدار خود را نشان دهد و به همین دلیل تعدیل نظام ریاستی فعلی، کم کردن برخی از اختیارات رئیس‌جمهور و دادن برخی اختیارات به پارلمان می‌تواند برای افغانستان مطلوبیت داشته باشد. در نظام سیاسی فعلی، دولت مرکزی افغانستان تضعیف و در مقابل، نقش مقامات محلی و سران قومی بیشتر شده است.

6-2. تفکیک نسبی قوا

تفکیک قوا در قانون اساسی افغانستان، به نحوی که به تفکیک اختیارات رئیس‌جمهور و قوه مجریه، قوه مقننه و قضائیه ختم شود برای ایران مطلوب است. به عبارت بهتر با توجه به نقش قومیت در ساختار سیاسی افغانستان، توزیع قدرت بین اقوام در اثر تفکیک نسبی قوا لازم است. قوه مجریه باید در اختیار نخست‌وزیر باشد و رئیس‌جمهور (از پشتون‌ها)، رئیس‌کشور و هماهنگ‌کننده و واسطه حل و فصل اختلافات سه قوه است. رئیس‌ستره محکمه باید (دادگاه عالی) از طرف



رئیس‌جمهور و وزرا از طرف نخست‌وزیر به مجلس معرفی شوند. وزیر دفاع، وزیر امنیت ملی و وزیر خارجه باید با نظر رئیس‌جمهوری به نخست‌وزیر معرفی شوند. در قانون اساسی جدید، رئیس‌جمهور حق اداره مجلس را ندارد.

6-3. نظام سیاسی مختلط

نظام سیاسی مختلط منطبق بر قانون اساسی فعلی افغانستان با اصلاحات در حوزه قرار گرفتن جایگاهی به نام رئیس دولت؛ رئیس قوه مجریه و هیئت دولت می‌تواند ما را به این خاستگاه در قانون اساسی برساند و نیازی به تغییرات اساسی نیست؛ چون این قانون اساسی، قانونی مترقی است و در آن، بسیاری از منافع جمهوری اسلامی ایران حفظ شده است که باید به آن توجه کرد. (جهانشاهی، 1395)

6-4. توازن و توزیع قدرت در میان اقوام

نظام سیاسی مطلوب در افغانستان نظامی است که همه اقوام به تناسب جمعیتی در ساختار قدرت حضور داشته باشند و تقسیم قدرت به‌طور عادلانه رعایت شده باشد. در چنین نظام سیاسی، رأی مردم ملاک مهمی برای به قدرت رسیدن حاکمان است که از مختصات یک نظام سیاسی مطلوب در افغانستان محسوب می‌شود.

پشتون‌ها و اشرف غنی بر اساس اجبار و قرار گرفتن در شرایط خاص پذیرفتند تا پست معاونت اجرایی ایجاد شود؛ اما به تغییر نظام سیاسی معتقد نیستند. تاجیک‌ها و شیعیان می‌گویند معاون اجرایی باید به‌عنوان نخست‌وزیر در قانون اساسی تصویب و این پست قانونی شود.

6-5. داشتن مشروعیت مردمی

شکل‌گیری نظام سیاسی که از مشروعیت مردمی برخوردار باشد و با مشارکت همه شهروندان بتواند امنیت و ثبات افغانستان را تأمین کند از مختصات نظام سیاسی مطلوب در افغانستان است. بدون شک، نظام سیاسی که در روندهای سیاسی مهم

به‌ویژه انتخابات پارلمانی، ریاست جمهوری و شوراهای استانی، مشارکت حداکثری داشته باشد، مشروعیت مردمی بیشتری خواهد داشت. همچنین حکومت حاکم باید بتواند انتظارات مردم را در تمام حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی تأمین کند و به شرایط زندگی در جامعه بهبود ببخشد.

6-6. مشارکت مردم در فرایند انتخابات

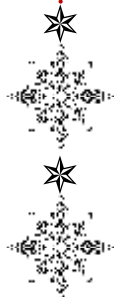
در ساختار نظام مطلوب، تأکید بر برگزاری انتخابات و استفاده از حق رأی مردم در نظام سیاسی فعلی افغانستان یا هر نظام دیگر ضرورت دارد. هرچند رأی مردم با توجه به شرایط اجتماعی افغانستان و اتفاقات دیگر قابل تقلب است؛ اما به مرور زمان که سطح سواد، آگاهی و جامعه‌پذیری سیاسی صورت گیرد و شرایط سیاسی-امنیتی افغانستان بهبود یابد، انتخابات بهترین روش برای انتقال قدرت و دموکراسی است.

6-7. حفظ قانون اساسی افغانستان

قانون اساسی افغانستان به‌عنوان یکی از دستاوردهای اجلاس بن که در آن حقوق همه اقوام رعایت شده است، هر گونه اصلاحات در ساختار قانون اساسی کنونی افغانستان نباید حقوق اقلیت‌هایی چون شیعیان را تحت تأثیر خود قرار دهد. اگر قرار است تعدیل قانون اساسی و تغییر نظام سیاسی که خواسته جناح دکتر عبدالله و تاجیک‌ها است، صورت گیرد نباید بندهای مربوط به حقوق شیعیان تغییر پیدا کند. هر چند تغییر نظام سیاسی با توجه به مقاومت رهبران سیاسی پشتون، دشوار به نظر می‌رسد و عبور از قانون اساسی فعلی و تدوین قانون اساسی تا حدودی دشوار است.

7. فرصت‌ها و تهدیدهای نظام ریاستی

1. نظام ریاستی از تمرکز و ثبات بیشتری در تصمیم‌گیری‌ها نسبت به



نظام‌های پارلمانی برخوردار است. از این رو، کشورهای مختلف بهتر و سریع‌تر می‌توانند تعاملات خود را با دولت مرکزی افغانستان پیش ببرند. در نظام ریاستی، پشتون‌ها بیشتر خواهان انحصار قدرت سیاسی در افغانستان هستند.

2. در نظام مبتنی بر ریاست جمهوری، قوه مجریه در رأس دولت و حکومت قرار دارد و اقتدار و قدرت عملی در وجود یک شخص جمع می‌شود. اگر در چنین نظامی حقوق همه گروه‌های قومی تأمین شود، نظام سیاسی ریاستی مطلوب خواهد بود و در غیر این صورت تهدید تلقی می‌شود.

3. در نظام ریاستی با توجه به ثبات رئیس‌جمهور، سیاست‌های دولت و حکومت تا اندازه زیادی پایدار و مستمر پیگیری می‌شود. از این رو، رفتارها در این نوع نظام‌ها قابل پیش‌بینی است.

4. با توجه به فرهنگ سیاسی معامله‌گری، استبدادی و خودرأیی سیاستمداران افغانستان به‌ویژه پشتون‌ها و همچنین نقش کشورهای خارجی مداخله‌گر در تحولات داخلی این کشور، نظام ریاستی در این کشور منجر به سهولت دخالت بیگانگان در امور داخلی افغانستان می‌شود.

5. در نظام ریاستی، به دلیل اکثریت جمعیت پشتون افغانستان که همواره خواستار کسب حداکثر قدرت در این کشور هستند، قدرت در دست این قوم محصور خواهد ماند و سایر اقوام از قدرت مانور زیاد در این کشور محروم خواهند شد.

6. در نظام ریاستی، قدرت در دست پشتون‌ها متمرکز می‌شود. از این رو، پشتون‌های افراطی نظیر افغان - ملتی‌ها، به راحتی قادر به پیشبرد سیاست‌ها و اهداف فرهنگی مبنی بر گسترش فرهنگ پشتون‌نیم نظیر زبان پشتون می‌شوند.

7. پشتون‌ها در نظام ریاستی که قدرت به صورت عمودی تقسیم می‌شود، در رأس قرار می‌گیرند و به تبع آن اجازه نخواهند داد اقوام و اقلیت‌های دیگر در بدنه نظام سیاسی (به‌ویژه جایگاه‌های حساس امنیتی، اطلاعاتی و تصمیم‌گیری)

این کشور به راحتی صاحب مناصب کوچک و بزرگ شوند.

8. در نظام ریاستی و با توجه به تجربه آخرین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در سال 1393 که منجر به تنش‌های سیاسی میان پشتون‌ها و اقوامی نظیر تاجیک و هزاره شد، خطر تجزیه افغانستان بسیار بیشتر است. اختلافات و تنش‌های سیاسی موجب شد انتخابات پارلمانی در موقع مقرر خود برگزار نشود و با حکم رئیس‌جمهور، پارلمان ششمین سال خود را تمام کند. ادامه چنین وضعیتی موجب افزایش بحران سیاسی در افغانستان خواهد شد و احتمال دارد دومینوی تجزیه کشورهای آسیای مرکزی را هم فراگیرد.

8. فرصت‌ها و تهدیدهای نظام پارلمانی

1. در نظام پارلمانی یا حتی مختلط با تقسیم قدرت در این کشور، هزاره‌های شیعه و تاجیک‌های فارسی زبان در ساختار سیاسی سهمیم و داخل محافل قدرت افغانستان می‌شوند و حداقل برای حفظ هویت فرهنگی خود در مقابل رویکردهای پشتون‌های افراطی خواهند ایستاد.

2. در نظام پارلمانی، مسئولیت‌ها (قدرت) میان اقوام مختلف به صورت افقی توزیع و تقسیم می‌شود. از این رو سایر اقوام و اقلیت‌های قومی و مذهبی نیز می‌توانند با ورود به مقامات عالی حکومتی در بدنه نظام سیاسی این کشور صاحب جایگاه گردند.

3. در نظام پارلمانی، به دلیل تقسیم افقی قدرت زمینه مشارکت همه اقوام در نظام سیاسی این کشور ایجاد می‌شود. بنابراین حکومت منبث از نظام پارلمانی از مشروعیت بیشتری برخوردار خواهد شد. مشروعیت بیشتر حکومت به معنی کاهش مجادلات سیاسی در میان اقوام مختلف افغانستان است که منجر به ثبات و امنیت بیشتر در این کشور خواهد شد.

4. در نظام پارلمانی در افغانستان، رئیس‌جمهور منتخب دولت، فراتر از



بحث‌های حزبی و گروهی قرار دارد و نمادی از آرامش و سکون نظام سیاسی و سمبل ملی کشور قرار می‌گیرد که به دلیل عدم پاسخ‌گویی به مجلس، به‌عنوان نماد خدشه‌ناپذیر اتحاد و ملیت یک کشور نقش‌آفرینی می‌کند. ایفای چنین نقشی منجر به ثبات و امنیت در افغانستان می‌شود و ایجاد ثبات، مقدمه بازسازی و توسعه این کشور خواهد شد.

5. با توجه به ترکیب و بافت جمعیتی افغانستان که برخی از اقوام مهم این کشور نظیر اقوام تاجیک، هزاره و ازبک دنباله اقوام کشورهای همسایه شمالی افغانستان هستند، نظام پارلمانی با تضمین مشارکت بیشتر این اقوام در ساخت قدرت سیاسی افغانستان، زمینه‌های گریز از مرکز را در میان این اقوام از بین می‌برد. در نتیجه در نظام پارلمانی خطر تجزیه افغانستان به حداقل کاهش می‌یابد.

6. در نظام‌های پارلمانی، مجلس اهمیت زیادی دارد؛ چون قوه مجریه محصول مجلس است و مجلس رئیس قوه مجریه را انتخاب و بر رفتار او و وزرا نظارت می‌کند. بنابراین در نظام پارلمانی، مشارکت بیشتر مردم در ساخت سیاسی محقق می‌شود.

7. در نظام پارلمانی به دلیل پیچیدگی ساختاری و به تبع آن تعدد بازیگران مؤثر در تصمیم‌گیری، مراکز تصمیم‌گیری زیادی در تدوین و پیشبرد سیاست‌های دولت مرکزی افغانستان دخیل خواهند شد.

8. در نظام پارلمانی، ثبات حکومت مانند ریاستی تضمین‌شده نیست و سیاست استمرار و تداوم وجود ندارد.

9. هرگاه هیچ حزب واحدی اکثریت قاطعی در مجلس نداشته باشد، بدون ائتلاف دو حزب یا بیشتر نمی‌توان دولت تشکیل داد و اگر هیئت قانون‌گذاری میان حزب‌های سیاسی متعددی تقسیم شود، ممکن است زمینه‌های بی‌ثباتی و کشمکش را در نظام‌های پارلمانی ایجاد کنند. از این رو، احتمال بروز بن‌بست سیاسی حتمی است. در چنین شرایطی، با توجه به فرهنگ سیاسی جامعه



افغانستان، رفتار بازیگران غیر قابل پیش‌بینی خواهد شد.

نتیجه‌گیری

قوم پشتون که در طول تاریخ سیاسی افغانستان بر این کشور حکومت کرده‌اند، اکنون نیز خواهان بیشترین سهم از قدرت هستند؛ در حالی که قومیت در دهه‌های اخیر یکی از ریشه‌های بروز درگیری‌های خونین افغانستان و عامل اصلی سهم‌گیری هر یک از گروه‌ها و چهره‌های سیاسی این کشور در کسب کرسی‌های قدرت بوده است.

تحولات چند سال اخیر افغانستان نشان می‌دهد که قوم‌گرایی و قوم‌مداری همچنان از اصلی‌ترین خصوصیت‌های اجتماعی افغانستان است و همین عامل، ثبات و امنیت کشور را تحت تأثیر قرار داده است.

با توجه به این مسئله، بررسی نظام مطلوب برای افغانستان مورد بررسی قرار گرفت. ابتدا مختصات نظام سیاسی مطلوب - مواردی نظیر نظام سیاسی باثبات و قدرت مرکزی مستحکم، تفکیک نسبی قوا، نظام سیاسی مختلط، توازن و توزیع قدرت در میان اقوام، تثبیت حقوق فارسی‌زبانان، داشتن مشروعیت مردمی، مشارکت مردم در فرآیند انتخابات و حفظ قانون اساسی افغانستان - گفته شد و سپس درباره مزایا، معایب، فرصت‌ها و تهدیدهای نظام ریاستی و پارلمانی بحث شد.

بدون شک بخش مهمی از ملت‌سازی و ارجحیت هویت ملی به هویت قومی به رشد عقلانیت سیاسی نخبگان قومی، ارتقای آگاهی‌های مردم و کاستن از قوم‌گرایی در افغانستان وابسته است. فقر فرهنگی و توسعه نیافتگی اجتماعی، پیچیدگی ساختار قومی و فرهنگی، ظرفیت محدود روند توسعه سیاسی، بحران ذهنی و عدم اعتماد اقوام به یکدیگر و عدم شکل‌گیری وفاق ملی میان رهبران قومی و سیاسی، نفوذ عمیق رهبران سنتی و مذهبی در ساختار قدرت و عوامل دیگر موجب شد نظام‌های سیاسی افغانستان همواره با چالش‌های متعددی



روبه‌رو باشند. با توجه به این که جامعه‌پذیری سیاسی به دلیل عدم رشد عقلانیت سیاسی آن‌چنان که باید باشد، صورت نگرفته است و تعلقات قومی و قبیله‌ای بر تعلقات ملی برتری دارد، تنها صحبت کردن از تغییر نظام سیاسی نمی‌تواند راهکار مناسبی برای حل مسائل و چالش‌های افغانستان باشد. در چنین وضعیتی، وقتی هویت ملی در درجه دوم اهمیت قرار دارد، نظام سیاسی ریاستی یا پارلمانی چندان تفاوتی با یکدیگر ندارند.

با توجه به متغیر قومیت‌مداری در افغانستان، تمرکز قدرت در دست یک قوم فسادآور است و به همین دلیل نظام ریاستی در ایجاد ثبات و امنیت، نتیجه‌بخش نبوده است. هر چند همین متغیر (قوم‌محوری) می‌تواند در نظام پارلمانی نیز چالش‌برانگیز باشد؛ اما نکته مهم این است که تعدیل اختیارات رئیس‌جمهوری و تعریف پست صدراعظمی در قانون اساسی افغانستان مطابق با توافقات تشکیل دولت وحدت ملی می‌تواند یک راهکار عملی برای برون‌رفت از بحران سیاسی باشد. بدون تردید باید در درازمدت با تقویت علقه‌های ملی و تعلقات فراقومی، ملت‌سازی را در این کشور پیش برد. در حال حاضر، تقسیم مسئولیت‌ها و مشارکت سایر اقوام غیرپشتون که عموماً خواستار تمامیت قدرت در افغانستان نیستند، سودمند خواهد بود. با توجه به این دیدگاه، اگر توزیع قدرت عادلانه و توجه به حقوق اقلیت‌ها صورت گیرد تغییر نظام سیاسی از ریاستی به پارلمانی یا نیمه‌ریاستی در درازمدت به رشد آگاهی و عقلانیت سیاسی منجر خواهد شد؛ در غیر این صورت، تغییر نظام سیاسی به تنهایی جوابگو نیست. نکته‌ای که به‌عنوان نتیجه‌گیری باید عنوان کرد این است که:

– پشتون‌ها خود را پایه‌گذار افغانستان می‌دانند و به همین علت، هر نظام سیاسی جز ریاستی را به ضرر خود تعریف می‌کنند. پشتون‌ها برای کسب قدرت حداکثری خواهان نظام ریاستی هستند و سران سیاسی پشتون بر این باورند که افغانستان برای گذر از بحران‌های جاری به سوی ثبات، نیازمند حکومت مرکزی

قدرتمند است و تنها نظام ریاستی می‌تواند چنین حکومتی را به وجود آورد؛ به‌ویژه که جامعه پشتون به دلیل بهره‌مندی از آیین پشتونوالی و دستورالعمل‌های آن از انسجام بیشتری نسبت به تاجیک‌ها برخوردار هستند.

- تاجیک‌ها برای جلوگیری از خودکامگی و استبداد پشتون‌ها و دوری از به حاشیه رانده شدن و گاه گرفتن سهم‌شان از قدرت، خواهان نظام پارلمانی هستند. از دید تاجیک‌ها، تمرکز قدرت در دست یک قوم منجر به استبداد و سلطه‌گرایی پشتون‌ها می‌شود و برای غلبه بر ناامنی‌ها و ایجاد ثبات باید نظام سیاسی فعلی به پارلمانی یا نیمه‌ریاستی تغییر کند. حضور پشتون‌ها در رقابت‌های سیاسی از موضع قدرت است؛ در حالی که تاجیک‌ها از قدرت اپوزیسیونی وارد چانه‌زنی می‌شوند.

- نخبگان اقلیت‌های قومی تاجیک، هزاره و ازبک بر این باورند که تعامل با پشتون‌ها یک ضرورت است، پس نمی‌توان آنها را نادیده گرفت؛ به شرطی که پشتون‌ها نیز حقوق سایر اقوام را مدنظر قرار دهند.

- پشتون‌ها برای دستیابی به نظام سیاسی مقتدر به تعامل با تاجیک‌ها و سایر اقوام نیازمند هستند. تعامل با تاجیک‌ها به‌عنوان یکی از بازیگران عمده افغانستان برای ایجاد ثبات و امنیت ضروری است. به‌رغم این‌که قوم تاجیک از لحاظ اجتماعی نامتحد و فاقد رهبری و حمایت خارجی مشخص هستند، تاریخ ثابت کرده است که هیچ نیرویی نمی‌تواند آنان را در معادلات قدرت افغانستان و منطقه نادیده بگیرد.

- با توجه به مطالب فوق باید گفت افغانستان امن، متحد و نیرومند، بدون مشارکت عادلانه همه اقوام در ساختار قدرت امکان‌پذیر نیست. تنها راهی که می‌تواند افغانستان را به ثبات و امنیت برساند، توزیع عادلانه قدرت و عدم نادیده گرفتن سایر اقوام توسط پشتون‌ها است. چه بسا که وضعیت بحرانی افغانستان بیشتر ناشی از یک‌جانبه‌گرایی و تعصبات قومی و سیاسی پشتون‌ها در کشور بوده است.



منابع و مأخذ

منابع فارسی

- ابوالحمد، عبدالحمید، «مبانی سیاست»، جلد نخست، چاپ سوم، تهران، انتشارات طوس، 1365.
- احمد، نقیب‌زاده، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: انتشارات سمت، 1387.
- آنتونیو جیوستوزی، افغانستان؛ جنگ، جامعه و سیاست، ترجمه اسدالله شغایی، تهران: عرفان، 1388.
- ایوب آروین، «قومیت و ساختار قدرت سیاسی در افغانستان»، بی‌بی‌سی، 22 دسامبر 2013.
- بررسی ساختار ذهنی قدرت در افغانستان، 93/5/6، دسترسی در:
<http://isna.ir/news/86%930505022>
- بی‌بی‌سی، چهارم مرداد 1394.
- عباس بصیر، ساختار و ترکیب دولت آینده افغانستان، مجموعه مقالات سمینار؛ افغانستان و نظامی سیاسی - آینده، مجمع محققین و طلاب افغانستان، قم: نشر زلال، 1388.
- سایت حوزه، «چالش‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها» روند ملت‌سازی در افغانستان، 31 شهریور 1386، شماره 215، دسترسی در: <http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/40561/4874/3814/>
- سایت خراسان زمین، «نکاتی درباره ویژگی‌های روان‌شناختی و نقش سیاسی و اجتماعی تاجیک‌ها در افغانستان»، 18 اردیبهشت 1392، دسترسی در:
<http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=1782>
- عبدالرحمن عالم، «بنیادهای علم سیاست»، نوشته بخش طبقه‌بندی حکومت‌ها.
- عبدالقیوم سجادی، «مبانی مشروعیت در حکومت آینده افغانستان»، مجموعه مقالات سمینار؛ افغانستان و نظام سیاسی آینده، جمعی از پژوهشگران، قم: نشر زلال کوثر، 1381.
- عبدالقیوم سجادی، «ماهیت دینی - سیاسی گروه طالبان»، 29 آبان 1392، دسترسی در:
<http://alwahabiyah.com/fa/Article/View/2440/>
- عبدالمجید اسکندری، نگاهی به ساختار قومی و احصائیه‌گیری کوچی‌های افغانستان، 10 فروردین 1393، دسترسی در: <http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=2430>
- عزت‌الله عزتی، ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم، تهران: انتشارات سمت، 1380.
- فاطمه بربری، «نگاهی به کارنامه و ویژگی‌های دولت حامد کرزی»، مجموعه مقالات برگزیده فراخوان کنگره، 1382.
- علیرضا علی‌آبادی، افغانستان، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، 1373.
- <http://dari.sputniknews/20160916/>
- فرزاد رضائی بونش، نظام سیاسی افغانستان، ریاستی یا پارلمانی؛ گفت‌وگو با حمزه واعظی کارشناس مسائل افغانستان، 6 اسفند 1390، دسترسی در: <http://peace-ips.org/fa/>
- قانون اساسی افغانستان، 1382.
- کورنا لورل، افغانستان، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: ققنوس، 1383.

- محمدظاهر فهیمی، «احزاب جهادی از جنگ تا سیاست: تجربه تلخ اما عبرت‌انگیز»، مندرج در کتاب «افغانستان و حکومت آینده: مجموعه مقالات برگزیده فراخوان‌کنگروه»، به کوشش محمد عیسی رحیمی، تهران: مؤسسه فرهنگی راه فدای افغانستان.
- مری لوییس، گلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: شرکت علمی و فرهنگی، چاپ اول، 1368.
- مصاحبه با ناصر جهانشاهی، رایزن فرهنگی سابق ایران در افغانستان، مشهد، 15 آبان 1395.
- وارتان گریگوریان، «ظهور افغانستان نوین»، علی عالمی کرمانی، تهران: نشر محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، 1388.
- واعظی، حمزه، «افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی»، تهران: بی‌نا، 1381.
- حمید احمدی، «دموکراسی انجمنی و ثباعت سیاسی در جوامع ناهمگون»، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، 1385.
- واعظی، حمزه، «بحران در مجلس نمایندگان، قدرت سیاسی و خواسته‌های قومی»، دسترسی در: <http://bamyan2000.blogfa.com/post/457>
- هارون امیرزاده، نگاهی به فروپاشی ساختارهای سنتی قدرت و گرایش مرکززدایی در نظام سیاسی افغانستان، 22 شهریور 1392، دسترسی در: <http://armanemili.com/detail.php?pid=3637>

منابع لاتین

- Qasim Wafayezada, Ethnic Politics and Youth Political Participation in Afghanistan, September 2015, At: https://af.boell.org/sites/default/files/151105_policy_paper_english-final.pdf.
- <http://www.worldometers.info>

